



دانشگاه آزاد اسلامی
واحد تهران مرکزی
دانشکده زبانهای خارجی، گروه فرانسه

پایان نامه برای دریافت درجه (M.A)
کارشناسی ارشد

گرایش : مترجمی

عنوان :
ترجمه اشعار برگزیده حمید مصدق

استاد راهنما :
دکتر محمد زیار

استاد مشاور:
دکتر سید فضل الله قدسی

پژوهشگر:
حوریه مروی

سال تحصیلی 91

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم به :

پدر و مادرم، گنجهای بی پایانم

و

همسرم، که به من رسم وفاداری آموخت

با تشکر از:

استادان عزیز و بزرگووارم؛
بویژه جناب آقای دکتر محمد زیار که به لطف
ایشان موفق به گردآوری این رساله شده ام.

بسمه تعالی

تعهد نامه اصالت پایان نامه کارشناسی ارشد

اینجانب حوری مروی دانش آموخته مقطع کارشناسی ارشد ناپیوسته به شماره دانشجویی 88083651100 در رشته مترجمی زبان فرانسه که در تاریخ 91/11/11 از پایان نامه خود تحت عنوان: « ترجمه اشعار برگزیده حمید مصدق به زبان فرانسه » با کسب نمره و درجه دفاع نموده ام بدینوسیله متعهد می شوم :

- 1- این پایان نامه حاصل تحقیق و پژوهش انجام شده توسط اینجانب بوده و در مواردی که از دستاوردهای علمی و پژوهشی دیگران (اعم از پایان نامه کتاب مقاله و ...) استفاده نموده ام مطابق ضوابط و رویه های موجود نام منبع مورد استفاده و سایر مشخصات آن را در فهرست ذکر و درج کرده ام.
- 2- این پایان نامه قبلاً "برای دریافت هیچ مدرک تحصیلی (هم سطح پایین تر یا بالاتر) در سایر دانشگاهها و موسسات آموزش عالی ارائه نشده است.
- 3- چنانچه بعد از فراغت از تحصیل قصد استفاده و هر گونه بهره برداری اعم از چاپ کتاب ثبت اختراع و... از این پایان نامه داشته باشم از حوزه معاونت پژوهشی واحد مجوزهای مربوطه را اخذ نمایم.
- 4- چنانچه در هر مقطع زمانی خلاف موارد فوق ثابت شود عواقب ناشی از آن را بپذیرم و واحد دانشگاهی مجاز است با اینجانب مطابق ضوابط و مقررات رفتار نموده و در صورت ابطال مدرک تحصیلی ام هیچگونه ادعایی نخواهم داشت.

نام و نام خانوادگی: حوریه مروی
تاریخ و امضا

:

فرم نمره

بسمه تعالی

در تاریخ 91/11/11

دانشجوی کارشناسی ارشد خاتم حوریه مروی از پایان نامه خود دفاع نموده و با

نمره بحروف و با

درجه مورد تصویب قرار گرفت.

.

امضاء استاد راهنما

بسمه تعالی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تهران مرکزی

دانشکده زبانهای خارجی

(این چکیده به منظور چاپ درپژوهش نامه دانشگاه تهیه شده است)

نام واحد دانشگاهی: تهران مرکزی	کد شناسائی پایان نامه: 10120323902011
عنوان پایان نامه: ترجمه ی اشعار برگزیده ی حمید مصدق به زبان فرانسه	
نام و نام خانوادگی دانشجو: حوریه مروی تاریخ شروع پایان نامه: 90/4/5 شماره دانشجویی: 88083651100 تاریخ اتمام پایان نامه: 91/11/11	
استاد/ استادان راهنما: دکتر محمد زیار استاد/ استادان مشاور: دکترسید فضل الله قدسی	
آدرس و شماره تلفن: مشهد، بلوار وکیل آباد، بلوار لادن، لادن 4، پلاک 21، طبقه سوم، واحد 7	
در این کار اشعار برگزیده ی حمید مصدق، شاعر معاصر و محبوب نسل جوان از زبان فارسی به زبان فرانسه ترجمه شده است. هدف از انتخاب این موضوع و این شاعر، شناساندن وی به فرانسه زبانان و جهان ادبیات است. در ترجمه ی این اثر با کمک و حمایت اساتید محترم موانع و مشکلات زیادی پشت سر گذاشته شد؛ چرا که ترجمه ی شعر به زبان دیگر قبل از هر چیز درک آن در زبان مبدا می باشد. از زیباترین شعرهای وی می توان به مجموعه ی "آبی، خاکستری، سیاه" و "از جدایی ها" اشاره کرد.	

نظر استاد راهنما برای چاپ در پژوهش نامه دانشگاه مناسب است

مناسب نیست

تاریخ و امضاء:

قصیده ، آبی ، خاکستری ، سیاه ،
.....
41.....

در ، رهگذر ، باد ،
.....
26.....

سفر ، دوم ،
.....
31.....

سفر چهارم ،
.....
33.....

از جدایی ، ها ،
.....
44.....

جور

عقاب

.....
.....

53.....

با

،

تو

بی

.....تو.....
.....

59.....

شیر

.....سرخ.....
.....

60.....

.....هنوز هم.....

62.....

.....آشتی.....
.....

63.....

آخرین

قافیه

.....شعر.....
.....

64.....

توبه من خندیدی

ونمی دانستی

من به چه دلهره از باغچه ی همسایه سیب را دزدیدم

باغبان از پی من تند دوید

سیب را دست تو دید

غضب آلوده به من کرد نگاه

سیب دندان زده از دست تو افتاد به خاک

وتورفتی وهنوز،

سالهاست که درگوش من آرام،

آرام

خش خش گام توتکرارکنان،

میدهد آزارم

ومن اندیشه کنان غرق دراین پندارم

که چرا،

خانه ی کوچک ما

سیب نداشت

قصیده آبی، خاکستری، سیاه

در شبان غم تنهایی خویش،
عابد چشم سخنگوی توام،
من در این تاریکی،
من در این تیره شب جانفرسا،
زائر ظلمت گیسوی توام

گیسوان تو پریشان تر از اندیشه ی من،
گیسوان تو شب بی پایان
جنگل عطرآلود
شکن گیسوی تو،
موج دریای خیال

کاش با زورقِ اندیشه شبی،
از شطِ گیسوی موج تو، من
بوسه زن بر سر هر موج گذر میکردم
کاش بر این شط موج سیاه،
همه ی عمر سفر میکردم

من هنوز از اثر عطر نفسهای توستار سرور،

گیسوان تودر اندیشه ی من،

گرم رقصی موزون

کاشکی پنجه ی من،

در شب گیسوی پرپیچ تورا هی میجست

چشم من، چشمه ی زاینده ی اشک،

گونه ام بستر رود

کاشکی همچو حبابی بر آب،

در نگاه توتهی میشدم از بود و نبود

شب تهی از مهتاب،

شب تهی از اختر؛

ابر خاکستری بی باران پوشانده،

آسمان را یکسر

ابر خاکستری بی باران دلگیر است؛

وسکوت تو پس پرده ی خاکستری سرد کدورت افسوس !

سخت دلگیر تر است

شوق باز آمدنِ سویی توام هست،

- اما،

تلخی سردِ کدورتِ در تو،

پای پوینده ی راهم بسته ؛

ابر خاکستری بی باران،

راه بر مرغِ نگاهم بسته

وای باران؛

باران؛

شیشه ی پنجره را باران شست

از دل من اما،

- چه کسی نقش تو را خواهد شست ؟

آسمان سربی رنگ ،

من درون قفسِ سردِ اتاقم دلتنگ

می پرد مرغِ نگاهم تا دور،

وای ، باران،

باران،

پرمرغانِ نگاهم را شست

خواب رؤیای فراموشی هاست !

خواب را دریابم ،

که در آن دولت خاموشی هاست

با تودر خواب مرا

لذتِ نابِ همآغوشیهاست

من شکوفایی گل‌های امیدم را در رؤیاها میبینم ،

وندایی که به من میگوید:

« گرچه شب تاریک است

دل قوی دار

سحر نزدیک است»

دل من، درد دل شب،

خواب پروانه شدن میبیند

مهر در صبحدمان داس به دست

خرمن خواب مرا میچیند

آسمانها آبی،

- پرمرغان صداقت آبیست

دیده درآینه ی صبح تورا میبیند

ازگریبان توصبح صادق،

میگشاید پروبال

توگل سرخ منی

توگل یاس منی

توچنان شبم پاکِ سحری؟

- نه،

از آن پاکتری

توبهاری؟

- نه،

بهاران ازتوست

ازتومیگیرد وام،

هربهاراین همه زیبایی را

هوس باغ وبهارانم نیست

ای بهین باغ وبهارانم تو!

سبزی چشم تو
دریای خیال
پلک بگشا که به چشمان تو دریابم باز،
مزرع سبز تمنایم را

ای تو چشمانت سبز
در من این سبزی هذیان از توست
سبزی چشم تو تخدیرم کرد
حاصل مزرعه ی سوخته برگم از توست
زندگی از تو و
مرگم از توست

سیل سیال نگاه سبزت،
همه بنیان وجودم را ویرانه کنان میکاود
من به چشمان خیال انگیزت معتادم؛
و در این راه تباه،
عاقبت هستی خود را دادم

آه سرگشتگی ام در پی آن گوهر مقصود

چراست !

در پی گمشده ی خود به کجا بشتابم؟

مرغ آبی اینجاست

در خود آن گمشده را دریابم

در سحرگاه سراز بالش خوابت بردار !

کاروانهای فرومانده ی خواب از چشمت بیرون کن !

باز کن پنجره را !

تواگر باز کنی پنجره را،

من نشان خواهم داد،

به توزیبایی را

بگذراز زیور و آراستگی

من تورا با خود به خانه ی خود خواهم برد

که در آن شوکتِ پیراستگی

چه صفایی دارد

آری از سادگی اش،
چون تراویدن مهتاب به شب
مهر از آن میبارد

بازکن پنجره را
من تو را خواهم برد؛
به عروسی عروسکهای
کودکِ خواهر خویش؛
که در آن مجلس جشن
صحبتی نیست ز دارایی داماد و عروس
صحبت از سادگی و کودکی است
چهرای نیست عبوس

کودک خواهر من
در شب جشنِ عروسیِ عروسکهایش میرقص
کودک خواهر من،
امپراتوریِ پروسعتِ خود را هر روز،
شوکتی میبخشد

کودک خواهر من نامِ تو را میداند
نامِ تو را میخواند !

گل قاصد آیا

با تو این قصه ی خوش خواهد گفت؟!!

بازکن پنجره را

من تو را خواهم برد

به سر رود خروشانِ حیات،

آب این رود به سر چشمه نمیگردد باز؛

بهتر آنست که غفلت نکنیم از آغاز

بازکن پنجره را!

- صبح امید

چه شبی بود چه فرخنده شبی

آنشب دور که چون خواب خوش از دیده پرید

کودک قلب من این قصه ی شاد،

از لبان توشنید:

زندگی رؤیا نیست

«زندگی زیباییست

«میتوان،

«بردرختی تهی از بار، زدن پیوندی

«میتوان دردل این مزرعه ی خشک و تهی بذری

ریخت

«میتوان،

«از میان فاصله هارا برداشت

«دل من با دل تو،

«هردوبیزار از این فاصله هاست

قصه ی شیرینیست

کودک چشم من از قصه ی تومی خوابد

قصه ی نغزتواز غصه تهی ست

باز هم قصه بگو،

تابه آرامش دل،

سربه دامان تو بگذارم و در خواب روم

گل به گل، سنگ به سنگ این دشت

یادگاران توآند

رفته ای اینک و هر سبزه و سنگ

در تمام درودشت

سوکواران توآند